

برخی ملاحظات معنایی در دستور زبان زایا

مهدی مشکوة‌الدینی

مقدمه

در سه دهه اخیر نحو و واج‌شناسی از سه بخش اصلی زبانشناسی نظری، به گسترش و عمق شایان توجهی رسیده است. برخلاف این دو، معناشناسی، بخش دیگری از زبانشناسی نظری به‌طور جامع مورد بررسی قرار نگرفته است. گسترش محدود معناشناسی به سبب طبیعت انتزاعی‌تر آن نسبت به نحو و واج‌شناسی بوده است. یعنی به این علت که معنی آن بخش از زبان است که تمامی آن در ذهن سخنگویان جای دارد و دسترسی و در نتیجه توصیف آن چندان ساده نیست. از همین رو، تا سالهای پیش از دهه ۱۹۶۰، یا به علت روش خاص زبانشناسان ساختگرا، که ناشی از تأکید زیاد آنان بر عینیت‌گرایی بود (بلومفیلد، زبان، ۱۹۳۵؛ هریس، زبان‌شناسی ساختگرا، ۱۹۵۱؛ هاکت، دوره زبانشناسی جدید، ۱۹۵۸)، و یا چنان که گفته شد، به سبب طبیعت بسیار انتزاعی معنی، بررسی آن اغلب از توجه زبانشناسان دور می‌ماند. اما از سالهای نخستین دهه ۱۹۶۰ بتدریج به معنی نیز توجه بیشتری شد و از آن زمان تا کنون چند نظریه معنایی ارائه شده است. نظریه‌های معنایی عرضه شده برحسب نگرش خاص هر گروه از زبانشناسان نسبت به ساخت و چگونگی کارکرد زبان، و در نتیجه روش ویژه آنان در بررسی زبان، به گونه‌ای کم‌وبیش متفاوت با یکدیگر ارائه شده است. در این مقاله، کوشش شده است تا به اجمال سیر گسترش نظریه‌های معنایی در سه دهه اخیر و نیز چگونگی برخورد آنها با یکدیگر و تأثیرشان بر هم مورد بررسی قرار گیرد.

۱. تعبیر معنایی جمله در نظریه معیار

شاید نظریه کتز و فودور را بتوان نخستین نظریه معنایی در چهارچوب دستور زبان زیایه شمار آورد. کتز و فودور نظریه خود را در مقاله‌ای با عنوان «ساخت نظریه معنایی» (۱۹۶۳) ارائه کردند. این نظریه سپس توسط کتز و پستال گسترش یافت و بصورت کتاب تحت عنوان نظریه‌ای واحد درباره توصیف زبان (۱۹۶۴) عرضه گردید. کتز، فودور و پستال در نظریه خود دو نکته اساسی را مورد تأکید قرار داده‌اند. یکی این که ساخت معنایی هر جمله همانند ساخت نحوی آن، باید زیر عمل کرد قاعده‌های بازگشتی قرار گیرد. یعنی هر ترکیب معنایی از راه پیوند با ترکیب معنایی دیگر بتواند ترکیب معنایی گسترده‌تری پدید آورد. دیگر آن که همراه کردن هر جمله با معنی خاص دلبخواه نیست، بلکه از راه ساخت نحوی و عناصر واژگانی جمله صورت می‌پذیرد. کتز، فودور و پستال، همانند چامسکی، برای دستور زبان بخش نحوی مستقلی در نظر گرفته‌اند که از راه قاعده‌های آن، ساخت نحوی و واحدهای واژگانی هر جمله مشخص می‌شود. بر همین پایه، آنها برای بخش معنایی نیز دو عملکرد خاص در نظر گرفته‌اند: به دست دادن ویژگیهای معنایی هر عنصر واژگانی، و ارائه قاعده‌های بازگشتی برای تعیین معنی گروهها و جمله‌ها با به کارگیری ویژگیهای معنایی عناصر واژگانی. به این ترتیب، بخش معنایی در توصیف زبان از دو زیربخش تشکیل می‌شود:

الف. فرهنگ لغت که برای هر یک از عناصر واژگانی معنایی به دست می‌دهد.

ب. قاعده‌های ترکیب‌پذیری معنایی (projection rules) که معنی جمله‌ها را مشخص می‌سازد.

قاعده‌های ترکیب‌پذیری معنایی به هر یک از زنجیره‌های ژرف ساختی که بخش نحوی آنها را تولید می‌کند یک تعبیر معنایی اختصاص می‌دهد. به بیانی دقیقتر، نخست برای هر یک از سازه‌های واژگانی موجود در زنجیره ژرف ساختی بر اساس اطلاعات معنایی که فرهنگ لغت برای هر یک از آنها ارائه می‌دهد معنایی تعیین می‌شود. سپس، قاعده‌های ترکیب‌پذیری معنایی به گونه‌ای که توصیف نحوی زنجیره ژرف ساختی ممکن می‌سازد، معانی سازه‌ها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، تا از این راه توصیف یا تعبیر معنایی جمله مشخص گردد. به این ترتیب تعبیر معنایی، به شرط آن که درست نمایانده شود، درباره توانایی سخنگو برای تعیین معنی جمله توضیح مناسبی به دست می‌دهد.

چون اطلاعات نحوی که در توصیف ساختی جمله ارائه می‌شود، برای تعیین تعبیر معنایی آن لازم است، از این رو درونداد بخش معنایی باید بر ونداد بخش نحوی باشد. به این ترتیب، در دستور زبان زیایه-گستاری، بخش معنایی بر زنجیره‌های ژرف ساختی که در بخش

نحوی تولید می‌شود عمل می‌کند تا تعبیر معنایی آنها مشخص شود.

چنان‌که در بالا گفته شد، نخستین مرحله در عملکرد مذکور، تعیین معنی هر يك از سازه‌های واژگانی هر زنجیره ژرف ساختی بر پایه اطلاعات معنایی مناسبی است که فرهنگ در بخش معنایی، برای هر عنصر واژگانی به دست می‌دهد. در فرهنگ، هر عنصر واژگانی به صورت مجموعه‌ای از مشخصه‌های نحوی، مشخصه‌های معنایی، مشخصه ممیز معنی (distinguisher) و نیز مشخصه محدودیت انتخاب نشان داده می‌شود. به مجموعه مشخصه‌های معنایی هر عنصر واژگانی خوانش (reading) گفته می‌شود. مشخصه‌های چند واحد واژگانی (عنصر واژگانی) نمونه در زبان فارسی در زیر به دست داده شده است (ابتدا مشخصه‌های نحوی در میان دو قلاب، سپس خوانش در میان دو هلال، و به دنبال آن مشخصه ممیز در میان دو ابرو نقل شده است. محدودیت انتخاب بر پایه مشخصه‌های یادشده تعیین می‌شود):

دانشجو: [اسم، ذات، جاندار، شمردنی، عام]، (انسان، بالغ، درحال تحصیل)، {شاغل به تحصیل در دانشگاه}

ستاره: [اسم، ذات، غیرجاندار، شمردنی، عام]، (شیء، کره، آسمانی، عظیم)، {پرتوافشان}

خوبی: [اسم، غیرذات (معنی)]، (رفتار، انسانی، مطلوب)، {رفتار سودمند نسبت به دیگری}

ممکن است برخی واحدهای واژگانی بیش از يك خوانش داشته باشد. این گونه واحدهای واژگانی از لحاظ معنایی مبهم است، مانند نمونه‌های «راست»، «آبی»، «روشن»، «شیر» و «درستکار» در زبان فارسی. بر پایه ملاحظات بالا، معلوم می‌شود که معنی واحدهای واژگانی يك کل یکپارچه نیست، بلکه به مفاهیم منفردی تجزیه پذیر می‌باشد. مشخصه محدودیت انتخاب شرایطی را که هر واحد واژگانی از لحاظ معنایی در جمله‌های زبان با واحدهای واژگانی دیگر پیوند می‌یابد مشخص می‌سازد. در واقع محدودیت انتخاب بر پایه مشخصه‌های نحوی و یا معنایی عمل می‌کند. مثلاً، محدودیت انتخاب برای واحد واژگانی «درستکار» نشان می‌دهد که ممکن است به معنی «امین»، «مورد اعتماد» و یا «درست کردار» به کار رود. بنابراین، صورت «دوستی درستکار» معنی دار و درست است، در حالی که «*درختی درستکار» از لحاظ معنایی نادرست یا بی معنی است، زیرا واحد واژگانی «درستکار» مشخصه معنایی «انسان» را داراست که «درخت» فاقد آن است. به خوانش مرکبی که از پیوند خوانشهای دو واحد واژگانی پدید می‌آید خوانش مشتق (derived reading) گفته می‌شود. به

این ترتیب، در صورتی که به يك ساخت نحوی هیچ خوانش مشتقی نتوان اختصاص داد، گفته می شود که بخشهای نحوی و معنایی دستور زبان آن را نادرست یا ناسازگار (anomalous) نشان می دهد (کتز و پستال ۱۹۶۴، ۱۶-۱۲).

برخلاف برخی زبانشناسان دیگر (همچون ساختگرایان) که عقیده داشتند روساختهای نحوی درونداد قاعده‌های ترکیب پذیری معنایی است و به این ترتیب معنی جمله بر پایه سازه‌ها و روابط روساختی مشخص می شود، کتز و پستال بر این عقیده بودند که تنها ژرف ساختهای نحوی باید تعبیر شود. آنان نمونه‌های زیادی را بررسی کردند و نشان دادند که گشتارها معنی ساختهایی را که بر آن اعمال می شوند تغییر نمی دهند. به بیان دیگر، يك ژرف ساخت واحد هرگز به صورت دو جمله متمایز با دو معنی متفاوت ظاهر نمی شود. البته چامسکی پیشتر در کتاب ساختهای نحوی نشان داده بود که برخی گشتارهای اختیاری بر معنی تأثیر می گذارد. از جمله، گشتار نفی جمله‌های منفی را از ژرف ساخت یکسانی با جمله مثبت، و همچنین، گشتارهای پرسشی و امری جمله‌های پرسشی و امری را از ژرف ساخت یکسانی با جمله‌های اخباری تولید می کند، ولی کتز و پستال گشتارهای یادشده را به عنوان گشتارهای اجباری در نظر می گیرند که به ترتیب بر ژرف ساختهایی که در آنها عناصر نفی، پرسش و امر جای گرفته است اعمال می شود. وجود عناصر یادشده در ژرف ساختهای مربوط موجب می شود که ژرف ساخت جمله‌های منفی، پرسشی و امری از یکدیگر متمایز گردد.

بر پایه مطالب بالا، به عقیده کتز و پستال ژرف ساخت جمله همه اطلاعات لازم برای تعبیر معنایی آن را شامل است و از همین رو، تنها درونداد قاعده‌های ترکیب پذیری معنایی می باشد. یعنی، ژرف ساخت جمله تمامی اطلاعات لازم درباره روابط دستوری موجود میان سازه‌ها و نیز تمامی سازه‌هایی را که برای تعبیر معنایی جمله معتبر است در بر دارد، هر چند ممکن است بعداً از راه گشتارها، برخی از سازه‌ها حذف شود و نیز بعضی روابط دستوری از میان برود. به همین دلیل، روساخت جمله احتمالاً برخی سازه‌ها و روابط دستوری را از دست می دهد. از سوی دیگر، در بخش معنایی، قاعده‌های ترکیب پذیری معنایی به طور پیاپی به سازه‌های جمله‌نمای ژرف ساخت، خوانشهای مشتق اختصاص می دهد تا سرانجام خوانش مشتق جمله که تعبیر معنایی آن را به دست می دهد مشخص شود. قاعده‌های ترکیب پذیری معنایی از پایین به سوی بالای جمله ناعمل می کند. از راه به کار بستن قاعده‌های مذکور، خوانشهای واحدهای واژگانی موجود در زیر هر انشعاب با یکدیگر پیوند می یابد تا خوانش مشتق هر انشعاب پدید آید. سپس خوانشهای مشتق مذکور نیز برای تولید خوانشهای مشتق

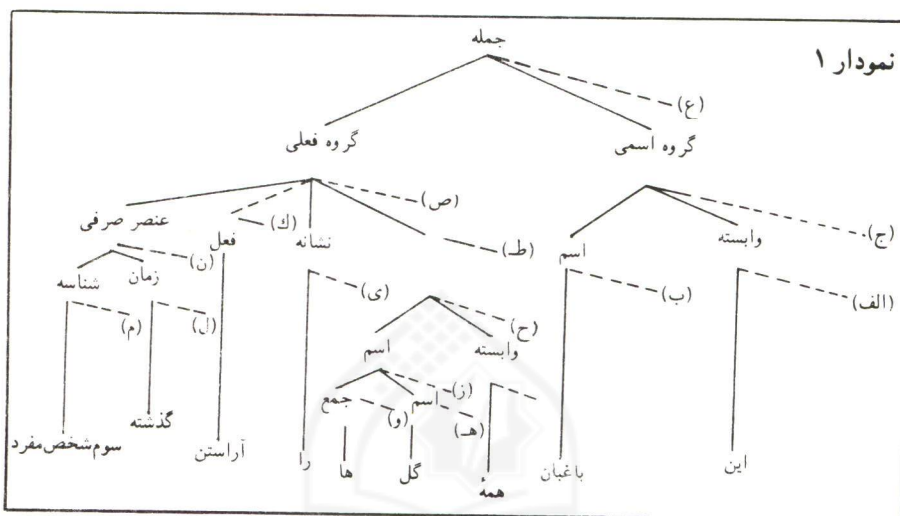
بزرگتر و گسترده‌تر با یکدیگر ترکیب می‌شود، تا سرانجام خوانش مشتق جمله یا تعبیر معنایی آن مشخص شود (فودور ۱۹۸۲، ۶۸-۶۶).

به این ترتیب، ساخت نحوی جمله که در بخش پایه تولید می‌شود، از راه فراهم کردن روابط صوری میان سازه‌ها، تعیین می‌کند که چگونه اطلاعات معنایی مربوط به سازه‌های واژگانی موجود در جمله از راه قاعده‌های ترکیب‌پذیری معنایی پیوند می‌یابد. مثلاً، در جمله نمونه «این باغبان همه گلها را آراست»، نخست خوانشهای «این» و «باغبان»، و نیز «گل» و «ها» با یکدیگر پیوند می‌یابد، و سپس خوانش «همه» با خوانش مشتق «گلها»، و پس از آن خوانش مشتق «همه گلها» با خوانش «را»، و باز به نوبه خود، خوانش مشتق گسترده «همه گلها را» با خوانش «آراست» مربوط می‌شود. سرانجام، خوانشهای مشتق «این باغبان» و «همه گلها را آراست» با یکدیگر پیوند می‌یابد تا خوانش جمله مشخص شود.

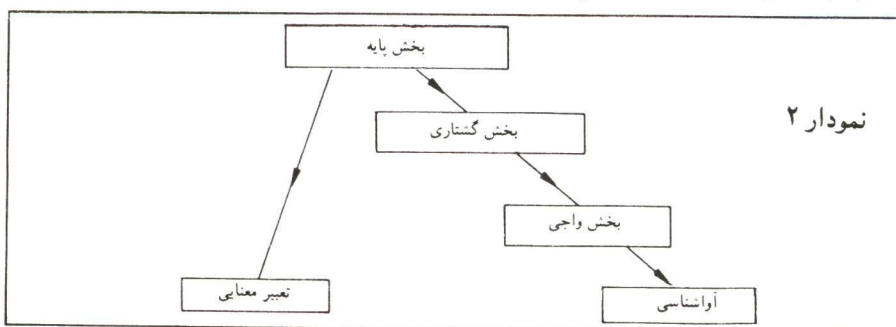
به همان ترتیب که در نمونه بالا نیز مشاهده می‌شود، از راه پیوند سازه‌های هر انشعاب خوانش مشتق آن انشعاب، و از ترکیب خوانشهای مشتق انشعابهای زیرین جمله، سرانجام خوانش مشتق پایانی یا معنی جمله تعیین می‌شود. روشن است که اعمال قاعده‌های ترکیب‌پذیری معنایی برای پیوند خوانشهای مشتق سازه‌ها، به‌طور سلسله‌مراتبی و از سوی پایین به بالای جمله‌نما به انجام می‌رسد. بنابراین، هر بار از ترکیب خوانشهای دو انشعاب پایین‌تر، خوانش مشتق انشعاب پایینی بالاتر که الزاماً گسترده‌تر نیز هست پدید می‌آید. بر این پایه، هر سازه‌ای که به شیوه یادشده در بالا، نمی‌توان به آن خوانشی اختصاص داد، از لحاظ معنایی نادرست یا ناسازگار است. بعلاوه، سازه‌ای که تنها یک خوانش دارد غیرمبهم و سازه‌ای که دو خوانش و یا بیشتر دارد، از لحاظ معنایی مبهم است. بنابراین، جمله‌ای که از لحاظ نحوی دو توصیف ساختی می‌توان به آن اختصاص داد، دو گونه خوانش یا تعبیر معنایی می‌پذیرد (کتر و پستال ۱۹۶۴، ۲۱-۱۹، ۲۵-۲۴).

به ترتیبی که در بالا گفته شد، برونداد هر قاعده ترکیب‌پذیری معنایی جمله‌نمایی مشابه جمله‌نمای ژرف ساخت است که درونداد بخش معنایی بوده است، تنها با این تفاوت که در جمله‌نمای حاصل از بخش معنایی، مجموعه‌ای از خوانشهای مشتق که از راه ترکیب معنایی پدید آمده، به انشعابها اختصاص داده می‌شود، و خوانش مشتق پایانی به انشعاب «جمله» مربوط می‌گردد که تعبیر معنایی آن را به‌دست می‌دهد. به جمله‌نمای حاصل از بخش معنایی جمله‌نمای زیربنایی تعبیری و یا به اختصار، جمله‌نمای تعبیری گفته می‌شود. با این حال، این موضوع که در جمله‌نمای زیربنایی تعبیری خوانشهای مشتق چگونه به انشعابها اختصاص می‌یابد، به‌دقت مشخص نشده است. جمله‌نمای تعبیری را به‌صورت نمودار درختی

چندبعدی می‌توان نمایش داد که به هر انشعاب آن يك خوانش، و یا بیشتر در جهت‌های گوناگون (در صورتی که جمله مبهم باشد) مربوط می‌شود (فودور ۱۹۸۲، ۷۰-۶۶)، مانند نمونه زیر (نمودار مذکور به صورتی بسیار ساده که در آن خوانشها با خط چین و حروف نمایانده شده ارائه گردیده است):



با توجه به مطالب بالا، پیداست که کتز و پستال عقیده دارند که گشتارها بر معنی جمله تأثیری ندارد. به این معنی که تغییراتی که گشتارهای دستوری در توصیف ساختی جمله اعمال می‌کند بر معنی آن بی‌اثر است (کتز و پستال ۱۹۶۴، ۳۲). چامسکی نیز در کتاب جنبه‌های نظریه نحو (۱۹۶۵) همین عقیده را می‌پذیرد که گشتارهای دستوری که ژرف ساخت را به روساخت تبدیل می‌کند، در معنی جمله تأثیری ندارد (چامسکی ۱۹۶۵، ۱۴۴-۱۴۳). بر پایه ملاحظات بالا، بنا به نظریه کتز و پستال، نمودار زیر چگونگی ارتباط بخشهای دستور زبان را نشان می‌دهد (الن و بورن ۱۹۷۱، ۱۰۵):



نظریه کتز و پستال که بر پایه تعبیر معنایی ژرف ساخت از راه قاعده‌های ترکیب‌پذیری معنایی گسترش یافته، به عنوان معنی‌شناسی تعبیری (interpretive semantics) نیز شناخته شده است. نظریه یادشده از لحاظ تمایز گذاردن میان ژرف ساخت نحوی و تعبیر معنایی جمله با نظریه معناشناسی زایا (generative semantics) کاملاً متفاوت است. چامسکی بعداً نظریه دستوری کتز و پستال را که در کتاب *نظریه‌ای واحد درباره توصیف زبان* (۱۹۶۴) ارائه شده و نظریه دستوری خود در کتاب *جنبه‌های نظریه نحو* (۱۹۶۵) را «نظریه معیار» (standard theory) نامید، آنگاه با منظور کردن تجدیدنظرها و اصلاحاتی در آن «نظریه اصلاحی» (extended standard theory) دستور زبان گشتاری را عرضه کرد.

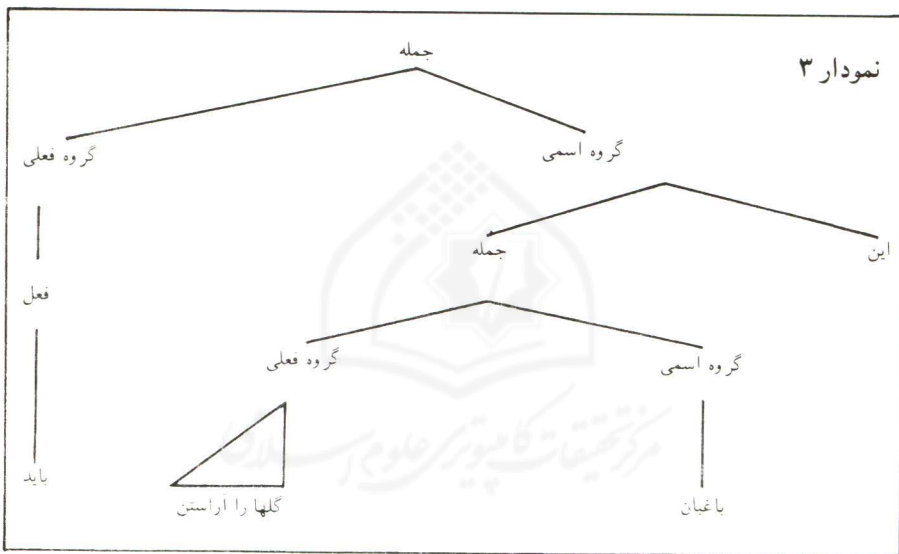
۲. نظریه معناشناسی زایا

نظریه معناشناسی زایا در اواخر دهه ۱۹۶۰ در نتیجه بررسی بیشتر در زمینه ژرف ساخت در دستور زبان گشتاری، یعنی گسترش بیشتر محدودیتهای انتخاب و جستجوی روابط دستوری در مشخصه‌های معنایی و از راه به‌کارگیری بیشتر گشتارهای دستوری و همچنین توجه کمتر به قاعده‌های تعبیر معنایی (interpretive semantic rules) و یا حذف آنها پدید آمد. از جهات یادشده و بویژه به دلیل حذف قاعده‌های تعبیر معنایی، نظریه معناشناسی زایا با نظریه معیار دستور زبان گشتاری متفاوت است. نظریه مذکور بر پایه بررسیهای زبان‌شناسانی چند بویژه راس، لیکاف، مک‌کالی و فیلمور گسترش یافت. هرچند که زبان‌شناسان یادشده همه نتایج یکسانی ارائه نکردند و در ژرف ساختها و روابط دستوری خاصی که نمایش دادند تفاوت‌هایی مشاهده می‌شود، با این حال، برخی مبانی اصلی پذیرفته شده نرده‌ها آنها وجود دارد که به عنوان اصول کلی نظریه معناشناسی زایا شناخته می‌شود. روشن است که همه دستور زبانهای زایا بر این پایه گسترش یافته است که تولید و نیز توصیف تمامی جمله‌ها و تنها جمله‌های درست زبان به گونه‌ای نمایش داده شود که سرانجام به هر یک از آنها یک نمای واجی و یک نمای معنایی اختصاص یابد، و بعلاوه چگونگی ارتباط میان دو سطح یاد شده مشخص گردد.

در نظریه معناشناسی زایا چگونگی ارتباط میان دو سطح یاد شده با نظریه معیار که در بالا گفته شد کاملاً متفاوت است. برخلاف نظریه معیار، در این نظریه از راه گسترش تحلیلهای معنایی و جستجوی روابط دستوری در میان آنها یک سطح نحوی زایا و مستقل از سطح معنایی در نظر گرفته نمی‌شود. به این معنی که تمامی اطلاعات معنایی لازم به همراه روابط دستوری و نیز محدودیتهای انتخاب به‌طور یکجا در جمله نمای ژرف ساختی نمایش داده

می شود، و به این ترتیب ژرف ساخت تعبیر معنایی جمله را نیز نشان می دهد (لیکاف ۱۹۷۱، ۲۳۲). در این زمینه، راس نخستین پیشنهاد را درباره تحلیل نحوی فعلهای وجهی ارائه کرد که در مقایسه با تحلیل این فعلها در نظریه معیار دستور زبان زایا گشتاری نسبتاً انتزاعی می نمود. وی چنین پیشنهاد کرد که فعلهای وجهی در ژرف ساخت فعل اصلی است که به همراه آن جمله وابسته متمم به کار می رود. بر این پایه، ژرف ساخت جمله نمونه زیر به صورت (۳) نمایش داده می شود:

(۳) باغبان باید گلها را بیاراید.



ژرف ساخت بالا با ژرف ساخت مشابه آن در نظریه معیار دستور زبان گشتاری متفاوت است، زیرا در ژرف ساخت این جمله در نظریه معیار، فعل وجهی میان گروه اسمی و گروه فعلی جای می گیرد، به همان گونه که در روساخت ظاهر می شود. در واقع، ژرف ساخت بالا در نظریه معیار برای جمله دیگری در نظر گرفته می شود که با جمله بالا هم معنی است، و در روساخت با جمله وابسته ظاهر می شود، یعنی جمله ۴ در زیر:

(۴) لازم است که باغبان گلها را بیاراید.

بر خلاف نظریه معیار، بنا بر تحلیل راس، شکل ژرف ساختی دو جمله هم معنی بالا یکسان است. بخش معنایی تنها باید هم معنایی «باید» و «لازم است» را به گونه ای مشخص کند. همچنین، بر پایه تحلیل راس، چون ژرف ساخت دو جمله نمونه بالا یکسان است، بنابراین

تفاوت روساختی موجود میان آنها از راه عملکرد گسترهای نحوی مناسب پدید می‌آید. روشن است که از لحاظ عملکرد نحوی، فعل «باید» با فعل «لازم است» یکسان نیست. از این رو، جمله نمونه (۵) در زیر نادرست و یا کم‌استعمال است:

(۵) باید که باغبان گلها را بیاراید.

جمله‌ای که در آن «باید» به کار می‌رود، زیر عملکرد گستر ارتقاء «نهاد» قرار می‌گیرد. از این رو، در جمله روساختی در جایگاه نهاد، همان گروه اسمی که در جایگاه نهاد جمله پایینی (جمله وابسته) در ژرف ساخت جای دارد، ظاهر می‌شود. برای مشخص کردن تفاوت نحوی میان فعل وجهی «باید» و فعل اصلی «لازم است»، به فعل وجهی مشخصه نحوی [+وجهی] اختصاص داده می‌شود، که بر پایه آن، اعمال گستر ارتقاء نهاد برای فعل با مشخصه یادشده اجباری است. بنابر مطالب بالا، مشخصه [+فعل] شباهتهای نحوی موجود میان دو گونه فعل یاد شده را معلوم می‌سازد، در حالی که مشخصه تمایزدهنده [+وجهی] تفاوت‌های نحوی میان آنها را نشان می‌دهد. گسترهای نحوی مناسب نیز به مشخصه تمایزدهنده یادشده حساس است و بر حسب آن اعمال می‌شود.

به دنبال تحلیل راس در مورد فعل وجهی، تحلیل‌های نحوی انتزاعی‌تر دیگری توسط برخی زبان‌شناسان ارائه شد که همچنان سطح تعبیر معنایی را به ژرف ساخت نحوی نزدیک‌تر می‌کرد. از آن جمله، لیکاف پیشنهاد کرد که سازه‌های نحوی متفاوتی که در روساخت به صورت قید و صفت ظاهر می‌شود در ژرف ساخت در جایگاه فعل قرار می‌گیرد. او چنین استدلال کرد که مثلاً در جمله نمونه (۶) در زیر، تنها «قید» مورد پرسش قرار می‌گیرد و نه تمامی جمله. از این رو، لازم است که در ژرف ساخت محدودیت یاد شده یعنی ارتباط نحوی «پرسش» با «قید» به گونه‌ای مشخص شود. ارتباط نحوی یاد شده در جمله (۷) در زیر که با جمله (۶) هم‌معنی است و در آن صفت به کار رفته، بهتر آشکار است:

(۶) آیا باغبان با دقت گلها را می‌آراست؟

(۷) آیا باغبان در آراستن گلها با دقت بود؟

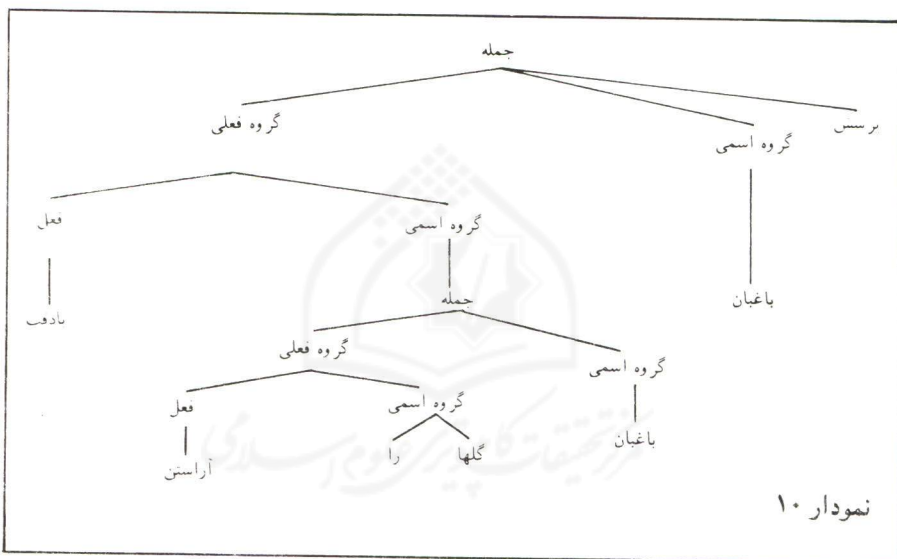
همچنین، در جمله نمونه (۸) در زیر «نفی» تنها به قید مربوط می‌شود و نه به سازه‌های دیگر جمله. در جمله نمونه (۹) در زیر که با جمله (۸) هم‌معنی است، ارتباط «نفی» با صفت قرینه همان «قید» روشن است:

(۸) باغبان گلها را با دقت نمی‌آراست.

(۹) باغبان در آراستن گلها با دقت نبود.

بر پایه نظریه معیار دستورگستاری، محدودیت ارتباطی خاص «پرسش» با قید و همچنین

«نفی» یا قید در جمله نمای ژرف ساخت نشان داده نمی شود. همچنین، در دو جمله (۶) و (۷) از دو جمله نمای ژرف ساختی کاملاً متفاوت یعنی اولی از ژرف ساخت يك جمله ای و دومی از ژرف ساخت دو جمله ای تولید می شود (مشکوٰة الدینی ۱۳۶۶، ۶۳ و ۸۷). همچنین، رابطه معنایی موجود میان آنها از راه قاعده های تعبیر معنایی مشخص می گردد. برعکس، اگر به دو جمله نمونه بالا ژرف ساخت دو جمله ای همانند نمودار (۱۰) در زیر اختصاص داده شود که در آن «قید» به عنوان فعل جمله اصلی به کار رفته است که «پرسش» به آن مربوط می گردد، حقایق یادشده در بالا نمایش داده می شود.



جمله نمای ژرف ساختی دو جمله ای (۱۰) در زیر بنای هر دو جمله (۶) و (۷) قرار می گیرد. تنها تفاوت در تولید آنها، اعمال گشتارهای مناسب با مشخصه نحوی [± قید] است. برای تولید جمله (۶) با مشخصه [+ فعل، + قید]، گشتار تنزل قید اعمال می شود تا فعل جمله بالاتر را به صورت قید به جمله پایین تر (جمله وابسته) انتقال دهد. سازه های دیگر جمله اصلی نیز از راه گشتارهایی حذف می شود. برای تولید جمله (۷) با مشخصه [+ فعل، - قید]، گشتارهای مناسب با مشخصه [+ فعل، + صفت] اعمال می شود. به این ترتیب، روشن است که ژرف ساخت و اشتقاق گشتاری در نظریه معناشناسی زایا از نظریه معیار دستور زبان گشتاری پیچیده تر است. بعلاوه، بر پایه نظریه معناشناسی زایا، معنی یکسان جفت جمله های نمونه (۶) و (۷) و نیز (۸) و (۹) از ژرف ساخت یکسان آنها ناشی می شود.

چنان که در بالا اشاره شد، لیکاف همچنین پیشنهاد کرد که صفت و فعل نیز به عنوان اعضای مقوله‌ای واحد یعنی «فعل» در نظر گرفته شود، که به ترتیب با مشخصه‌های [+ صفت] و [- صفت] از یکدیگر متمایز می‌گردند. توجیه او برای پیشنهاد مذکور این است که جمله‌های هم معنی بسیاری را می‌توان مشاهده کرد که گزاره آنها تنها از این لحاظ که در یکی «صفت» و در دیگری «فعل» به کار رفته با یکدیگر متفاوت است، مانند نمونه‌های زیر:

(۱۱) علی پشتیبان مریم است.

(۱۲) علی از مریم پشتیبانی می‌کند.

در جمله‌های نمونه بالا، رابطه دستوری «علی» و «پشتیبانی می‌کند» با رابطه «علی» و «پشتیبان است» یکسان است. همچنین، رابطه دستوری موجود میان «مریم» و «پشتیبانی می‌کند» با «مریم» و «پشتیبان است» نیز همانند می‌باشد. علاوه، محدودیت انتخاب نهاد و یا «مفعول» نیز در آنها مشابه است. مثلاً، در هر دو جمله بالا نهاد باید مشخصه [+ انسان] را دارا باشد. لیکاف پیشنهاد می‌کند که به هر دو جمله نمونه بالا باید ژرف ساخت یکسانی اختصاص داد. بر این پایه، در جمله نمای ژرف ساخت، عنصر صفتی «پشتیبان» همانند «پشتیبانی کردن» در زیر اشعاع «فعل» جای می‌گیرد. چنان که در بالا گفته شد، تنها مشخصه‌های تمایزدهنده [+ صفت] و [- صفت] آنها را از یکدیگر متمایز می‌سازد. فعل رابط «بودن» در ژرف ساخت وجود ندارد، بلکه از راه گشتاری که با مشخصه [+ صفت] اعمال می‌گردد، ظاهر می‌شود. حرف اضافه «از» در ژرف ساخت هر دو جمله وجود دارد، که در جریان اشتقاق، از جمله‌ای که مشخصه [+ صفت] را داراست حذف می‌گردد، ولی در روساخت جمله‌ای که مشخصه [- صفت] را داراست ظاهر می‌شود. بنابراین، تفاوت ژرف ساختی میان دو جمله یادشده جزئی در نظر گرفته می‌شود که بوسیله مشخصه نحوی خاص [\pm صفت] نشان داده می‌شود. همچنین، بر پایه تحلیل‌های معناشناسی زایا، اسم گزاره‌ای (predicate nominal) نیز ویژگی‌های فعل و صفت را داراست و با آنها در یک مقوله قرار می‌گیرد. یعنی همان محدودیت‌های انتخاب و روابط دستوری فعل و صفت را از خود نشان می‌دهد و در ژرف ساخت این عنصر نیز در جایگاه فعل ظاهر می‌شود. چنان که در بالا گفته شد، تفاوت روساختی سه عنصر فعل، صفت و اسم گزاره‌ای از راه اشتقاق گشتاری مشخص می‌شود، مانند نمونه‌های زیر:

(۱۳) علی کشاورز است.

(۱۴) علی کشاورزی می‌کند.

همچنین:

(۱۵) این دانشجو از شمال است.

(۱۶) این دانشجو شمالی است.

برعکس، بر پایه نظریه معیار دستور زبان گشتاری، ژرف ساخت جمله با اسم گزاره‌ای به روساخت آن بسیار شبیه است. از همین رو، جمله با اسم گزاره‌ای و جمله با فعل قرینه آن از دو ژرف ساخت کاملاً متفاوت تولید می‌شود.

نکته مهمی که از ملاحظات بالا حاصل می‌شود آن است که تحلیلهای نحوی ژرف ساختی در نظریه معناشناسی زایا موجب می‌شود که تمایزهای سنتی شناخته شده میان مقوله‌های فعل اصلی و فعل وجهی و نیز اسم، صفت، حرف اضافه، و فعل تا حدودی از میان برداشته شود. به این معنی که مقوله‌های نحوی یاد شده هر چند که نسبت به یکدیگر روابط نحوی خاصی را دارا هستند، با این حال همگی عملکرد نحوی مشابهی را نشان می‌دهند و با فعل همپوشی دارند. از همین رو همگی در جمله‌نمای ژرف ساختی در جایگاه ساختی یکسانی یعنی در جایگاه فعل به کار می‌روند.

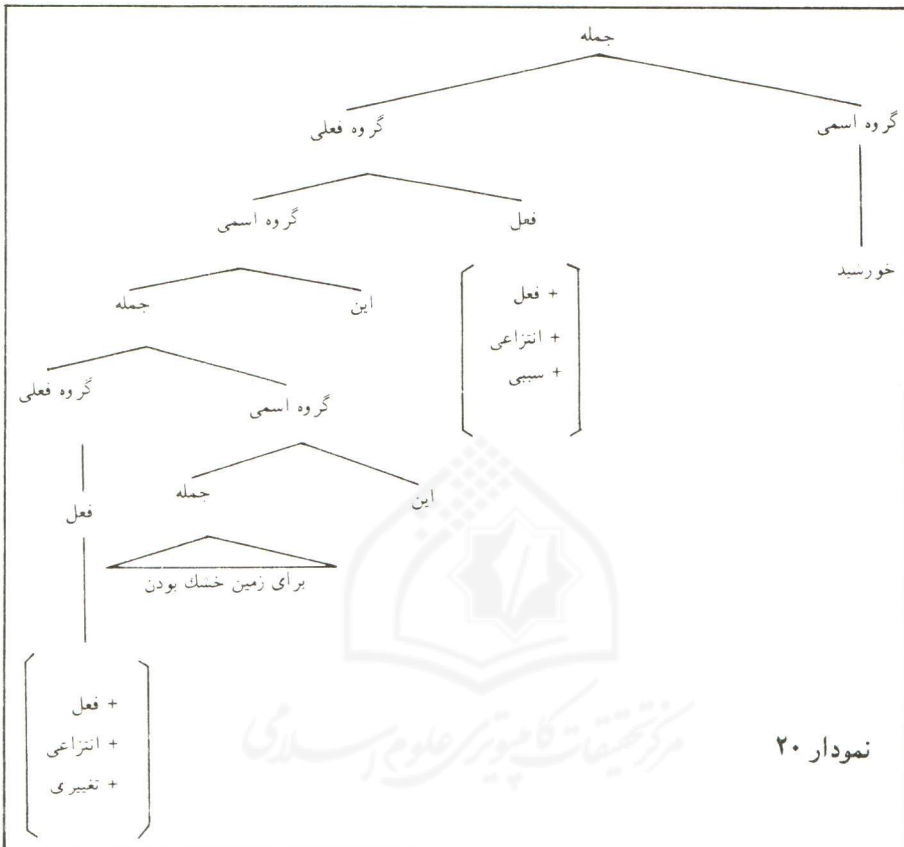
در نظریه معناشناسی زایا، تحلیلهای نحوی از این حد نیز فراتر رفت. از جمله، لیکاف همچنین پیشنهاد کرد که روابط معنایی منظم موجود میان صفت‌ها و فعل‌های با پایه واژگانی مشابه از راه گشتارهای دستوری مشخص می‌شود، مانند ارتباط معنایی صفت‌های 'خشک' و 'آرام' و فعل‌های تغییری (inchoative) 'خشکیدن' و 'آرامیدن' در زبان فارسی. بر این پایه جمله‌های قرینه (۱۷) و (۱۸) در زیر که در آنها صفت و فعل همپایه به کار رفته از ژرف ساخت یکسانی تولید می‌شود:

(۱۷) زمین خشک شد.

(۱۸) زمین خشکید.

در جمله نمونه بالا 'خشکید' نیز به معنی 'خشک شد' است. از این رو، لیکاف پیشنهاد کرد که فعل‌های تغییری از راه گشتار از صفت‌های قرینه خود مشتق می‌شود. او به همین ترتیب، جمله سببی را از ژرف ساخت مشابهی که فعل انتزاعی [+سببی] را داراست مشتق می‌کند، مانند جمله (۱۹) که به صورت ژرف ساخت (۲۰) در زیر نشان داده می‌شود (ژرف ساخت مذکور به صورت بسیار ساده ارائه شده است).

(۱۹) خورشید زمین را خشکاند.



نمودار ۲۰

بر جمله‌نمای بالا، نخست گشتار ارتقاء نهاد عمل می‌کند و «زمین» را از جمله پایینی به جمله بالایی (جمله اصلی) منتقل می‌سازد، سپس گشتار حذف حرف اضافه «برای» و فعل رابط «بودن» اعمال می‌شود، آنگاه از راه گشتار جمع‌آوری (collection transformation) عنصر فعلی «خشک» با فعل [+انتزاعی، +تغییری] و نیز اعمال گشتار تغییری، در آخرین دور (cycle) اشتقاق گشتاری از راه جمع‌آوری فعل حاصل بالا با فعل [+انتزاعی، +سببی] در جمله اصلی و اعمال گشتار سببی، فعل [+سببی، +تغییری، +خشک] تولید می‌گردد، که این فعل نیز به نوبه خود از راه واژه‌گذاری یا جایگزین‌سازی واژگانی (lexical insertion) به صورت واجی «خشکاندن» ظاهر می‌شود.

روشن است که اگر يك و یا دو دور از گشتارهای جمع‌آوری یاد شده در بالا اعمال نشود،

بلکه بلافاصله جایگزین سازی واژگانی صورت بپذیرد، به ترتیب، جمله‌های (۲۱) و (۲۲) در زیر تولید می‌شود که نشان‌دهنده سطوح معنایی اشتقاق گشتاری است:

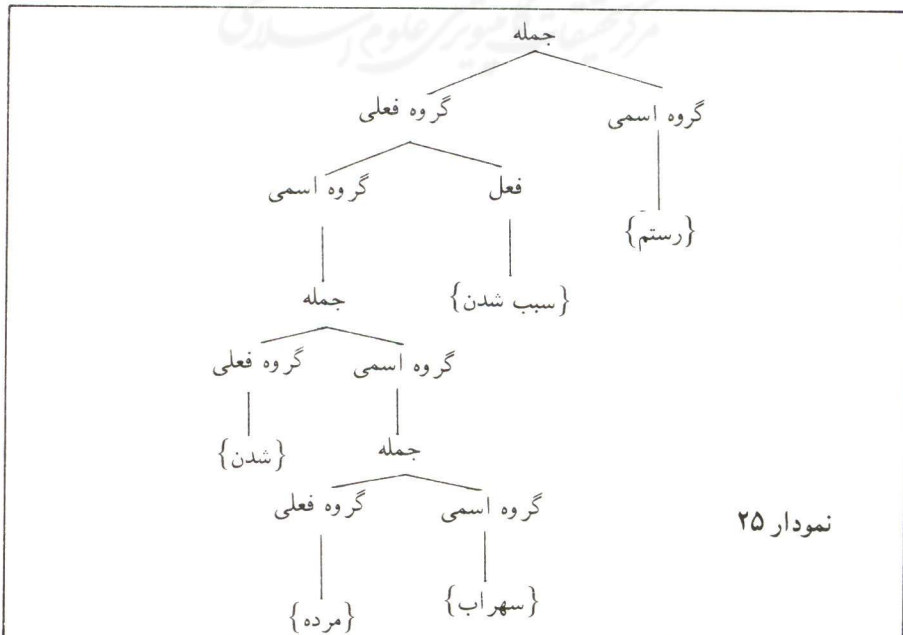
(۲۱) خورشید سبب شد زمین بخشکد.

(۲۲) خورشید سبب شد زمین خشک شود.

در معناشناسی زایا، تحلیل‌های نحوی بازهم انتزاعی‌تر ارائه شد. لیکاف پیشنهاد کرد که با افزودن گشتارهای مناسب به دستور زبان، اشتقاق‌های مشابهی را برای جفت فعل‌هایی که تنها با هم به نحوی ارتباط معنایی دارند نیز می‌توان به دست داد. یعنی، ارتباط دو فعل خاص را که واژه مبدأ (source word) مشترکی ندارند، و تنها از لحاظ معنایی به گونه‌ای با هم ارتباط دارند از راه ژرف ساخت مشابه و گشتارهای دستوری می‌توان نشان داد، از جمله جفت فعل‌های سببی و تغییری با معنی مشابه، مثلاً «کشتن» و «مردن». بر این پایه، دو جمله (۲۳) و (۲۴) در زیر از ژرف ساخت مشابهی تولید می‌شود. تنها تفاوت ژرف ساختی آنها این است که در ژرف ساخت جمله اول، یک جمله اصلی با فعل [+انتزاعی، + سببی] وجود دارد اما ژرف ساخت جمله دوم فاقد چنین جمله‌ای است. نمودار ژرف ساختی جمله (۲۳) در شماره (۲۵) ترسیم شده است.

(۲۳) رستم سهراب را کشت.

(۲۴) سهراب مرد.



در نمودار ۲۵، عناصر پایانی میان دوا برو، { }، نهاده شده و این بدان سبب است که معلوم باشد که عناصر یادشده عناصر معنایی است (یعنی واژه‌هایی که به کار رفته است تنها نشان‌دهنده عناصر معنایی تصور می‌شود). واژه‌گذاری در جمله‌نمای ژرف ساخت، در مرحله بعد و از راه جایگزین کردن واحدهای واژگانی به جای عناصر معنایی و یا ترکیبهای آنها که حاصل عملکرد گشتارهای جمع‌آوری است، صورت می‌پذیرد. بر این پایه، معلوم می‌شود که اشتقاق واژگانی (derivational morphology) در درون ژرف ساخت قرار می‌گیرد. یعنی هم واژه‌هایی که پایه واژگانی مشترک دارند، مانند «کوشیدن»، «کوشا»، «کوشش» و جز اینها، و هم واژه‌هایی که با هم به نحوی ارتباط معنایی دارند مانند «کشتن» و «مردن» از ژرف ساخت مشابه، و از راه گشتارهای دستوری مشتق می‌شوند، مانند جمله‌های نمونه در دسته‌های (۲۶) و (۲۷):

(۲۶) علی بسیار می‌کوشد.

علی بسیار کوشاست.

کوشش بسیار علی

(۲۷) رستم سهراب را کشت.

سهراب مرد.

کشتن سهراب به دست رستم.

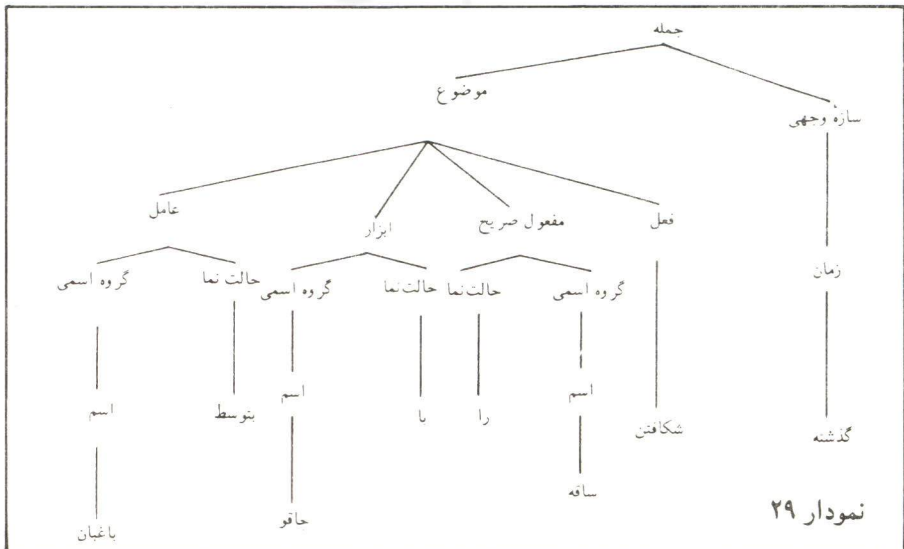
چنان که در بالا اشاره شد، بر پایه نظریه معناشناسی زایا، عناصر معنایی به عنوان نمادهای پایانی به کار می‌رود، و از همین رو، ژرف ساخت نحوی به عنوان نمای معنایی جمله نیز عمل می‌کند. به همین دلیل، در نظریه معناشناسی زایا، بخش تعبیر معنایی به کنار می‌رود، و به آن نام «معناشناسی زایا» داده می‌شود. بر همین پایه، اشتقاق روساخت با تولید نمای معنایی که در عین حال ژرف ساخت نحوی نیز هست آغاز می‌شود و چنان که گفته شد، از راه به کارگیری پیایی گشتارهای نحوی و سرانجام جایگزین‌سازی واژگانی، نمای معنایی به صورت روساخت ظاهر می‌گردد. بنابراین، در دستور زبان بر پایه نظریه معناشناسی زایا، سطح نحوی مستقل مشابه آنچه در نظریه معیار دستور زبان گشتاری به عنوان ژرف ساخت نحوی در نظر گرفته می‌شود، وجود ندارد. با این حال، قاعده‌هایی که بر ژرف ساخت که عناصر معنایی را شامل است اعمال می‌گردد، همان ویژگیهای صوری و عمومی گشتارهای نحوی را داراست (فودور ۱۹۸۲، ۸۱-۷۰).

۳- نظریه دستور زبان حالت

در نظریه دستور زبان حالت (theory of case relations/case grammar) (یا به طور خلاصه نظریه حالت)، که فیلمور آن را عرضه کرد، ژرف ساخت جمله از ژرف ساخت در نظریه معیار دستور زبان گشتاری انتزاعی تر و نیز با عناصر معنایی بیشتری در نظر گرفته می شود، و از این رو، تعداد بسیار کمی قاعده تعبیر معنایی به کار گرفته می شود. همچنین، ژرف ساخت بر پایه نظریه حالت با ژرف ساخت در نظریه معناشناسی زایا نیز متفاوت است، زیرا چنان که در بالا گفته شد، در نظریه معناشناسی زایا، ژرف ساخت با سطح معنایی یکسان است، و از همین رو، قاعده تعبیر معنایی در آن اصلاً به کار نمی رود.

فیلمور پیشنهاد کرد که ژرف ساخت جمله از دو عنصر اصلی یعنی سازه وجهی (modality) و موضوع (proposition) تشکیل می شود. سازه وجهی تقریباً با سازه فعل معین در نظریه معیار دستور زبان گشتاری برابر است، و عناصر وجه، نمود، امر، پرسش و جز اینها را شامل می شود. موضوع از یک فعل و یک یا چند مقوله حالت که به فعل مربوط می گردد، پدید می آید. هر مقوله حالت از یک حالت نما (case marker) و یک گروه اسمی تشکیل می شود. حالت نما به صورت حرف اضافه، حرف نشانه پسین (مانند «را» در زبان فارسی) و یا ند حالت (case affix) ظاهر می گردد. مثلاً به جمله (۲۸) در زیر، ژرف ساخت (۲۹) اختصاص می یابد.

(۲۸) باغبان با چاقو ساقه را شکافت.



ژرف ساخت بالا از راه اعمال گشتارهای مناسب به روساخت قرینه خود تبدیل می‌شود. یعنی یکی از گروه‌های اسمی موجود در ژرف ساخت در جایگاه نهاد در روساخت، و بقیه گروه‌های اسمی در جایگاه‌های درون گزاره ظاهر می‌گردد. در جمله نمونه بالا عامل (agentive) به جایگاه نهاد برده می‌شود، و به همین دلیل حرف اضافه از راه گشتار حذف می‌شود، و بقیه گروه‌های اسمی به همراه فعل گزاره را تشکیل می‌دهد.

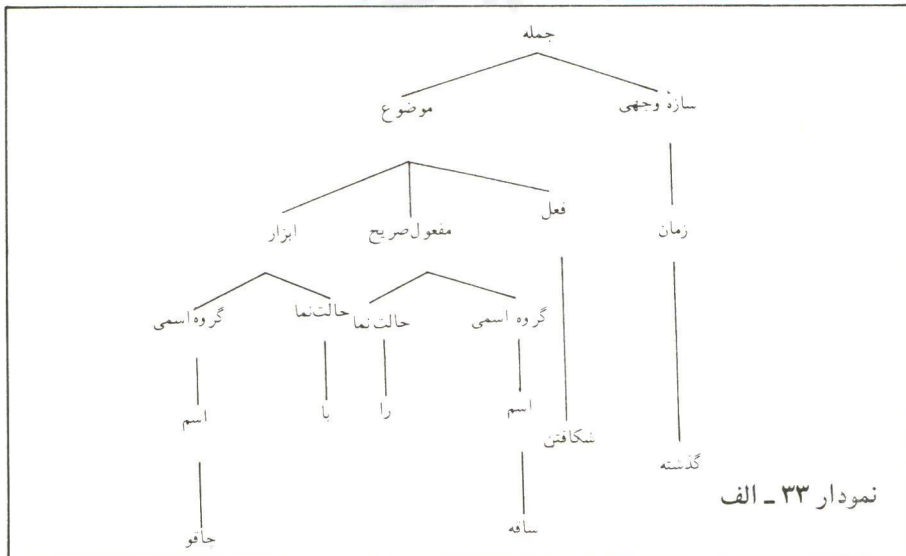
چنان‌که در ژرف ساخت نمونه (۲۹) در بالا مشاهده می‌شود، در نظریه دستور زبان حالت میان نهاد و گروه‌های اسمی دیگر در ژرف ساخت تمایز خاصی گذارده نمی‌شود. از این رو، شباهت معنایی میان جمله‌های (۳۰)، (۳۱) و (۳۲) در زیر، تنها در ژرف ساخت مشخص می‌شود:

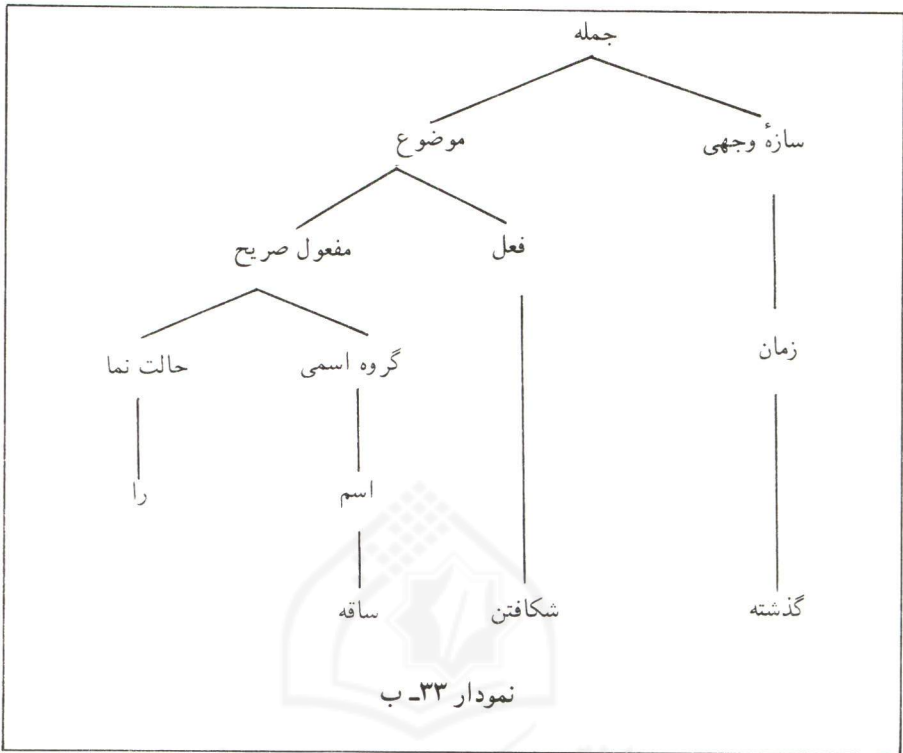
(۳۰) چاقو ساقه را شکافت.

(۳۱) ساقه با چاقو شکافت.

(۳۲) ساقه شکافت.

ژرف ساخت جمله‌های (۳۰) و (۳۱) و (۳۲) با ژرف ساخت جمله (۲۸) در بالا مشابه است. تنها تفاوت میان آنها از این قرار است که در ژرف ساخت جمله‌های (۳۰) و (۳۱) تنها سازه عامل و در ژرف ساخت جمله (۳۲) دو سازه عامل و ابزار (instrumental) وجود ندارد. بر این پایه، ژرف ساخت جمله‌های (۳۰) و (۳۱) به‌طور یکسان به صورت نمودار ۳۳- الف و ژرف ساخت جمله (۳۲) به شکل نمودار ۳۳- ب در زیر نشان داده می‌شود:

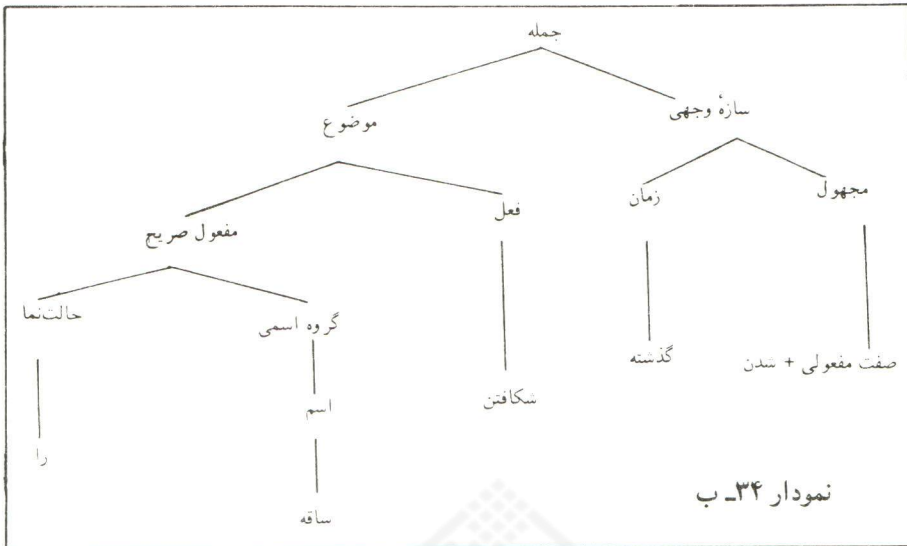




چنان که مشاهده می‌شود، در جمله (۳۰) سازهٔ ابزار، و در جمله‌های (۳۱) و (۳۲)، مفعول صریح به جایگاه نهاد برده شده است. به این ترتیب، معلوم می‌شود که تفاوت میان ژرف ساختهای یادشده در بالا تنها به این واقعیت مربوط می‌گردد که چند و یا کدامین سازه از سازه‌هایی که می‌تواند با فعل «شکافتن» به کار رود، با آن ظاهر می‌شود. روشن است که مشخصه‌های نحوی فعل نشان می‌دهد که چه سازه‌هایی می‌تواند با آن به کار رود. مثلاً، با فعل «شکافتن» الزاماً مفعول صریح، و به‌طور اختیاری سازه‌های عامل و ابزار به کار می‌رود. برخلاف نظریهٔ دستور زبان حالت، در نظریهٔ معیار دستور زبان گشتاری، به جمله‌های نمونهٔ یادشده در بالا، ژرف ساختهای کاملاً متفاوتی اختصاص داده می‌شود (برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به: مشکوة‌الدینی، دستور زبان فارسی بر پایهٔ نظریهٔ گشتاری، ۱۳۷۰).

جمله‌های مجهول نیز از ژرف ساخت مشابهی با ژرف ساخت جملهٔ معلوم قرینهٔ آن تولید می‌شود، تنها با این تفاوت که در ژرف ساخت جملهٔ مجهول، عنصر معین مثلاً در زبان فارسی «صفت مفعولی + شدن» به کار می‌رود، مانند جملهٔ نمونه (۳۴) و جمله‌نمای آن در زیر:

(۳۴) (الف) ساقه شکافته شد.



دستور زبان حالت برای مربوط ساختن فعلهای سببی به فعلهای غیر سببی قرینه نیز روشی به دست می‌دهد. به این ترتیب که ساخت حالتی (case frame) متفاوتی برای فعلهای قرینه مذکور در نظر می‌گیرد (فودور، ۸۱-۷۰). مثلاً، فعل «شکافتن» در جمله (۲۸) در بالا، سببی است، در حالی که همین فعل در جمله (۳۲) غیر سببی و تغییری است. فیلمور به جمله‌های سببی و غیر سببی قرینه‌نمای معنایی یکسانی اختصاص می‌دهد. تفاوت موجود میان دو جمله قرینه یاد شده، به فعل مربوط نمی‌شود، بلکه تنها به موجود بودن و یا نبودن سازهٔ عامل در ژرف ساخت جمله مربوط می‌شود.

همچنین، ارتباط فعلهای سببی و غیر سببی یا تغییری که از لحاظ پایهٔ واژگانی یکسان نیستند به ترتیب یاد شده در بالا، در ژرف ساخت مشخص می‌شود، مانند فعلهای «کشتن» و «مردن». جفت فعلهای سببی و تغییری مشابه دو فعل نمونهٔ یاد شده هم معنی در نظر گرفته می‌شود. تفاوت میان آنها تنها از این راه مشخص می‌گردد که با فعل سببی (مثلاً «کشتن») الزاماً عامل به کار می‌رود، در حالی که با فعل تغییری («مردن»)، عامل به کار نمی‌رود. همچنین، فعلهایی که از لحاظ معنایی مشابه ولی از لحاظ ارتباط روستاختی با سازه‌های عامل و مفعول صریح نسبت به یکدیگر معکوس هستند نیز هم معنی در نظر گرفته می‌شود، مانند فعلهای نمونه «خوش آمدن» و «شاد کردن» در جمله‌های نمونهٔ زیر:

(۳۵) کودکان از بازی خوششان می‌آید.

(۳۶) بازی کودکان را شاد می‌کند.

بر این پایه، به این گونه فعلهای معکوس، ساخت حالتی یکسان اختصاص داده می‌شود. تنها این تفاوت وجود دارد که در مورد یکی سازهٔ عامل و در مورد دیگری مفعول صریح در جایگاه نهاد در روستاخت ظاهر می‌شود.

نظریهٔ دستور زبان حالت از جهات بسیاری با نظریهٔ معناشناسی زایا مشابه است. در هر دو نظریه، فعلهای معکوس که در بالا به آن اشاره شد، به روش مشابهی مورد توجه قرار می‌گیرد. همچنین، در هر دو نظریه، در ژرف ساخت جمله، فعل در جایگاه آغازین قرار می‌گیرد، و علاوه در ساختهای زیرین، نهاد از گروههای اسمی یا سازه‌های دیگر متمایز نیست. با این حال، میان دو نظریهٔ یاد شده تفاوتی نیز مشاهده می‌شود. از جمله، فیلمور چنین می‌انگاشت که عنصر سببی در معنی فعلهای سببی مثلاً «کشتن» از راه تعبیر سازهٔ عامل مشخص می‌شود، در حالی که در نظریهٔ معناشناسی زایا رابطهٔ میان عامل و «سبب شدن» به گونه‌ای صریح در ساختهای زیرین نشان داده می‌شود (نگاه کنید به بخش ۲: نظریهٔ معناشناسی زایا). به این معنی که سازهٔ عامل به عنوان نهاد یک گزارهٔ معنایی یعنی مفهوم «سبب شدن» در نظر گرفته می‌شود. به بیان دیگر، در معناشناسی زایا، یکی از سازه‌ها در دستور زبان حالت، به عنوان نهاد یک عنصر معنایی تعیین می‌گردد. به این ترتیب، رابطهٔ «نحوی» موجود میان یک گروه اسمی و فعل به صورت رابطه‌ای ژرف تر میان عناصر «معنایی» نشان داده می‌شود. همچنین، نمونهٔ دیگر از تحلیلهای معنایی را در پیشنهاد لیکاف می‌توان ملاحظه کرد که با تحلیل قرینهٔ آن در نظریهٔ حالت متفاوت است. به عقیدهٔ لیکاف، در ساختهای زیرین، سازهٔ ابزار به عنوان مفعول فعل «استفاده کردن» (یا گزارهٔ معنایی «استفاده کردن») ظاهر می‌شود. بر این پایه، جملهٔ (۲۸) در بالا، از ساخت زیرین (۳۷) مشتق می‌شود:

(۳۷) باغبان از چاقو استفاده کرد برای [باغبان ساقه را شکافتن]

چنانکه در نمونهٔ بالا مشاهده می‌شود، یک مقولهٔ حالت در نظریهٔ فیلمور، یعنی سازهٔ ابزار، از راه یک گزارهٔ معنایی (یعنی «استفاده کردن») که یک مشخصهٔ معنایی (یا عنصر معنایی) فعل واژگانی («شکافتن») را نشان می‌دهد، نمایش داده می‌شود.

ملاحظات بالا را با ایرادی که بر نظریهٔ فیلمور وارد دانسته‌اند می‌توان مربوط دانست، به این معنی که تعداد مقوله‌های حالت که برای توصیف کامل زبان لازم است، هر چند که محدود است ولی کم نیست. فیلمور در اصل شش مقولهٔ حالت بازشناخت: عامل، ابزار، مفعول بواسطه (dative)، مکمل مفعولی (factive)، مکانی (locative)، و مفعول صریح (objective). البته مقولهٔ مفعول صریح به نوبهٔ خود به گونه‌هایی می‌تواند تقسیم شود،

از جمله مفعول شیئی و مفعول جاندار. با این حال، فیلمور خود نیز دریافته بود که برای توصیف زبان به مقوله‌های حالت بیشتری نیاز است. از این رو، بعداً مقوله‌های حالت هدف (goal)، بهره‌ور (beneficiary) و سازه تأکیدی (یا گروه اسمی مورد تأکید theme) را نیز پیشنهاد کرد (فودور، ۹۳-۹۰).

در نظریه حالت، در ساختهای زیرین، واحدهای واژگانی به شکل تجزیه‌نشده ظاهر می‌شود. تنها فعل به مشخصه‌های معنایی تجزیه می‌گردد. با این حال، اگر گروه‌های اسمی که از راه حالت‌های گوناگون به فعل واژگانی مربوط می‌شود، به‌عنوان عناصر نهادی (arguments) در نظر گرفته شود که به گزاره‌های معنایی اولیه که از تجزیه فعل پدید می‌آید مربوط می‌گردد، ممکن است روابط ساختی-معنایی جمله بهتر نمایانده شود. تعداد گزاره‌های معنایی که از تحلیل معنی فعل پدید می‌آید و به هر یک یک گروه اسمی مربوط می‌شود زیاد است. بنابراین، از این راه تعداد زیادی مقوله‌های حالت مشخص می‌شود، مانند مقوله‌های حالت که به گزاره‌های معنایی مانند «سبب شدن»، «شدن»، «استفاده کردن» و جز اینها مثلاً در مورد فعل «شکافتن» مربوط می‌گردد. چنان که گفته شد، گزاره‌های معنایی یاد شده همان مشخصه‌هایی است که از راه تحلیل معنایی فعل به دست می‌آید. بر پایه مطالب بالا، تحلیل معنایی فعل واژگانی به مشخصه‌های آن، مقوله‌های حالت را که ممکن است با آن به کار رود، مشخص می‌سازد (فیلمور ۱۹۷۱، ۳۷۴-۳۷۲). با این حال، معناشناسان پیر و نظریه‌زایا ادعا کرده‌اند که با کنار گذاشتن نماهای حالتی و در عوض به دست دادن نماهای معنایی انتزاعی‌تر به گونه‌ای که در معناشناسی زایا ارائه می‌شود هیچ‌یک از روابط نحوی از میان نمی‌رود. از این رو، آنان نماهای حالتی فیلمور را زائد تلقی کرده‌اند.

چامسکی به دلیل دیگری نظریه فیلمور را مردود می‌داند، به این معنی که سطحی که در آن قاعده‌های تعبیری باید به کار بسته شود تا تفاوت معنایی میان دو جمله مربوط به هم، مانند جمله‌های نمونه‌های (۳۸) و (۳۹) در زیر مشخص گردد، دقیقاً همان سطح ژرف ساخت در نظریه معیار است، زیرا بر پایه نظریه مذکور، تعبیر گروه‌های اسمی (مثلاً «گل» در جمله‌های نمونه زیر) پس از اعمال گشتارهای نحوی نیز حفظ می‌شود. به تعبیر معنایی جمله‌های (۳۸) و (۳۹) و قرینه مجهول آنها در (۴۰) و (۴۱) توجه کنید:

(۳۸) احمد از باغچه گل چید. (احتمالاً یک و یا چند گل)

(۳۹) احمد گلِ باغچه را چید. (همه گلها)

(۴۰) از باغچه گل چیده شد. (احتمالاً یک و یا چند گل)

(۴۱) گلِ باغچه چیده شد. (همه گلها)

به هر حال، دستور زبان حالت به عنوان يك نظریه و چهارچوب استمرار نیافت. در واقع در میانه دهه ۱۹۷۰، کمتر زبانشناسی یافت می شد که به نظریه یادشده توجه کند و خود را پیر و آن بداند (کریستال، ۱۹۸۵: ۴۳-۴۲).

۴- نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری

چامسکی در دو مقاله خود با عنوانهای «ملاحظاتى درباره فرایند اسم ساز» (۱۹۷۰) و «ژرف ساخت، روساخت و تعبیر معنایی» (۱۹۷۱)، از لحاظ بخش پایه و نیز برخی ملاحظات معنایی از نظریه معیار تا حدودی فاصله گرفت، به این معنی که در آن تغییراتی را پیشنهاد کرد. همچنین، نظریه معنانشناسی زایا را که در آن انتزاعی کردن سطح نحوی تا آن حد پیش می رود که با سطح معنایی یکسان می شود، رد کرد. او برای آسان کردن اشاره به نظریه تازه اش، آن را «نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری» (extended standard theory) نامید (چامسکی، ۱۹۷۲). چامسکی در مقاله (۱۹۷۱) خود استدلال می کند که برخلاف این ادعا که گشتارها هیچ دگرگونی در معنا ایجاد نمی کنند عملکرد برخی از گشتارها بر معنی تأثیر می گذارد. با این حال، او اظهار می دارد که تعداد این گونه گشتارها محدود است. مثلاً، تعبیر معنایی جمله های (۴۲) و (۴۳) در زیر با هم یکسان نیست.

(۴۲) همه زنان قالیباف يك قالیچه بافته اند.

(۴۳) يك قالیچه بتوسط همه زنان قالیباف بافته شده است.

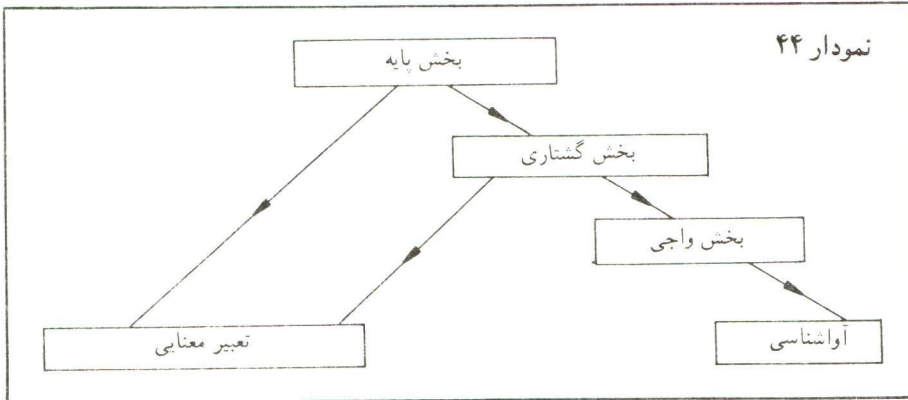
جمله (۴۲) به دو گونه:

(الف) همه زنان قالیباف هر يك، يك قالیچه بافته اند.

(ب) همه زنان قالیباف با هم تنها يك قالیچه بافته اند.

و جمله (۴۳) تنها به يك صورت (ب) تعبیر معنایی می پذیرد.

بر پایه ملاحظاتى از نوع نمونه های بالا، چامسکی از این اصل که تعبیر معنایی تنها بر پایه ژرف ساخت نحوی مشخص می شود سر باز زد، و این نظر را مطرح کرد که تعبیر معنایی هم بر ژرف ساخت نحوی و هم بر برونداد بخش گشتاری عمل می کند. به بیان دیگر، هم ژرف ساخت نحوی و هم برخی گشتارهایی که بر آن اعمال می شود، معنی جمله را مشخص می کند. همین موضوع اساس جدایی چامسکی را از نظریه معیار تشکیل می دهد. به این ترتیب، بر پایه نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری، روابط بخشهای دستور زبان را به صورت نمودار (۴۴) در زیر می توان نمایش داد (الن و بورن، ۱۹۷۱: ۱۰۵-۱۰۱):



از سوی دیگر، چامسکی یکسان انگاشتن ژرف ساخت نحوی با سطح معنایی را نیز، تا آن حد که از یکدیگر متمایز نباشد رد می‌کند. وی استدلال می‌کند که جمله‌هایی که بر پایه تحلیل‌های معناشناسی زایا، به آنها ساخت زیرین مشابهی اختصاص داده می‌شود تفاوت‌های نحوی عمده‌ای را نشان می‌دهند که به هیچ‌وجه از راه اشتقاق‌های گشتاری مشخص نمی‌شود، بلکه تفاوت‌های نحوی آنها تنها بوسیله ژرف ساخت‌های متفاوت آشکار می‌گردد. حتی جمله‌های هم‌معنی نیز ممکن است تفاوت‌های نحوی خاصی را نشان می‌دهند که از راه تحلیل‌های معنایی توجیه‌پذیر نباشد. از این رو، به عقیده او لازم است سطح ژرف ساخت از سطح نمای معنایی متمایز باشد. چامسکی از جمله در مقاله «ملاحظات در باره فرایند اسم‌ساز» ساخت‌های متعددی را ارائه می‌دهد که تنها از راه ژرف ساخت تمایز نحوی آنها را می‌توان مشخص کرد. او بویژه این عقیده را که اسم‌های مشتق مانند 'کوشش'، 'هوشیاری' و 'گفتار' از راه اشتقاق گشتاری از جمله ژرف ساختی مشتق می‌شود رد می‌کند، و پیشنهاد می‌کند که اسم‌های مشتق به همان گونه در فرهنگ لغت در بخش پایه وجود دارد.

مثلا در زبان فارسی، علی‌رغم برابری معنی و تا حدودی شباهت ساختی گروه اسمی با اسم مشتق (۴۵) و جمله (۴۶) به‌عنوان نمونه، آنها از لحاظ اشتقاق گشتاری به هم مربوط نیستند:

(۴۵) کوشش علی برای موفقیت در کارش

(۴۶) علی کوشید تا در کارش موفق شود.

از لحاظ ویژگی‌های نحوی، درحالی که در جمله (۴۶) در بالا قید می‌تواند به کار رود، در گروه اسمی (۴۵) تنها صفت ظاهر می‌شود:

(۴۷) کوشش بسیار علی برای موفقیت در کارش

(۴۸) علی بسیار کوشید تا در کارش موفق شود.

برعکس، گروه اسمی (۴۹) در زیر که در آن صورت مصدری به کار رفته است، نشان می‌دهد که ساخت زیرین مشترکی با جمله (۴۶) دارد، و به همان گونه در آن، سازه قید می‌تواند به کار رود (۵۰):

(۴۹) کوشیدن علی برای موفق شدن در کارش

(۵۰) بسیار کوشیدن علی برای موفق شدن در کارش

مقایسه گروههای اسمی نمونه (۴۵) و (۴۹) در بالا، تفاوت‌های نحوی دیگری را نیز نشان می‌دهد. از جمله، درحالی که وابسته اشاره «این» در گروه اسمی (۴۵) به همراه «کوشش» می‌تواند به کار رود، کاربرد آن در گروه اسمی (۴۹) با «کوشیدن» صورت درستی را تولید نمی‌کند. مثالهای (۵۱) و (۵۲) مؤید این ادعاست:

(۵۱) این کوشش علی برای موفقیت در کارش

(۵۲) *این کوشیدن علی برای موفقیت در کارش

توصیف و توجیه همانندیهای نحوی جمله نمونه (۴۶) و گروه اسمی (۴۹) و نیز تفاوت‌های نحوی موجود میان ساختهای یاد شده و گروه اسمی نمونه (۴۵) که در بالا به آن اشاره شد، از راه تحلیلهای معنایی و اشتقاقهای گشتاری، به آن گونه که در نظریه معناسازی زایا در نظر گرفته می‌شود، به هیچ وجه ممکن نیست. بر این پایه، فرض اعمال گشتار اسم ساز برای تولید گروه اسمی با اسم مشتق از زرف ساختی مشابه جمله قرینه آن پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد.

چامسکی اظهار عقیده می‌کند که شباهتهای موجود میان اسمهای مشتق و پایه آنها از راه تعیین مشخصه‌های نحوی و معنایی پایه‌های واژگانی در فرهنگ لغت در بخش پایه معلوم می‌گردد. بر این پایه، اسمهای مشتق به همان شکل در فرهنگ لغت تولید می‌شود، و تنها به‌طور اتفاقی از لحاظ پایه واژگانی، با فعل و یا صفتی مشترك است. از این رو، از لحاظ ویژگیهای نحوی، اسمهای مشتق نیز باید همانند واژه‌های ساده در نظر گرفته شود. به تحلیل یاد شده در باره واژه‌های مشتق که ویژگی خاص نظریه اصلاحی دستور زبان گشتاری است، تحلیل «واژه‌گرا» (lexiclist) گفته می‌شود.

چامسکی در اثر دیگرش (۱۹۷۵) نمای معنایی واحد را مورد توجه قرار می‌دهد و این نظر را مطرح می‌کند که تنها روساخت باید از لحاظ معنایی تعبیر شود. اما، این بار چامسکی روساخت را در مفهوم تازه‌ای به کار می‌برد که با مفهوم آن در نظریه معیار متفاوت است. زیرا،

چنان که روشن است، بر پایه نظریه معیار، بر اثر اعمال گشتارها، برخی سازه‌ها جابجا و یا با عنصر دیگری جایگزین و یا از روساخت حذف می‌شود، و همچنین برخی روابط نحوی ژرف ساختی از میان می‌رود. از این رو، روساختهایی که چامسکی برای تعبیر معنایی جمله در نظر می‌گیرد، با «ردّه‌ها» (traces) همراه است. رده‌ها جاهایی را نشان می‌دهند که سازه‌ها از راه اعمال گشتارها به گونه‌ای از آنجا حرکت کرده‌اند. در واقع، رده‌ها اطلاعاتی را درباره شکل ژرف ساختی در روساخت قالب‌ریزی می‌کند، و به این ترتیب، به طور همزمان، سازه‌ها و روابط ژرف ساختی لازم برای تعبیر معنایی جمله به صورت شکل‌گیریهی روساختی سازه‌ها نمایش داده می‌شود (فودور ۱۹۸۲، ۸۹-۸۵). بنابراین، روساخت به همراه رده‌ها همه اطلاعات لازم برای تعبیر معنایی جمله را داراست و از این رو می‌تواند تعبیر معنایی جمله را به دست دهد.

کتابنامه

- Allen J.P.B and Paul Van Burren, 1971, *Chomsky: Selected Readings*, Oxford University Press.
- Chomsky, Naom, 1965, *Aspects of the Theory of Syntax*, The M.I.T. Press.
- 1970, «Remarks on Nominalization», in Jacobs and Rosenbaum (eds), *Readings in English Transformational Grammar*, Ginn and Company, pp. 184-221.
- 1971 «Deep Structure, Surface Structure, and Semantic Interpretation», In Steinberg and Jakobovits (eds), *Semantics*, Cambridge University Press, pp. 183-216.
- 1975, *Reflections on Language*, Pantheon books.
- 1972, *Studies on Semantics in Generative Grammar*, Mouton, The Hague.
- Crystal, David, 1985, *A Dictionary of Linguistics and phonetics*, Basil Blackwell.
- Fillmore, Charles J., 1978, first published 1971. «Types of Lexical Information» in Danny D. Steinberg & Leon A. Jakobovits (eds.), *Semantics, An Interdisciplinary Reader in Philosophy, Linguistics and Psychology*, Cambridge University Press.
- Fodor, Janet Dean, 1982, *Semantics, Theories of Meaning in Genrative Grammar*, The Harvester Press.
- Katz, J. J., and J. A. Fodor, 1963, *The Structure of a Semantic Theory*, Prentice-Hall, Inc., Englewood Cliffs, N.J.
- Katz, J. J. and Paul M. Postal, 1973, first published 1964, *An Integrated theory of Linguistic Description*, Research Monograph, No. 26, The M.I.T., Cambridge, Massachusetts.
- Lakoff, George, 1971, «On Generative Semantics», in Danny D. Steinberg & Leon A. Jakobovits (ed), *Semantics*, 1971, Cambridge University Press, pp. 232-296.
- Lyons, John, 1978, *Semantics*, Vol. 2, Cambridge University Press.
- مشکوٰۃ‌الدینی، مهدی، ۱۳۷۰، دستور زبان فارسی بر پایه نظریه گشتاری، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی

مشهد.